

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در استصحاب تعلیقی و متعرض تا آن جایی که مقدور بود گفتیم کلمات مرحوم آقای نائینی چون بعد از ایشان هم کلمات ایشان باز مورد نقض و ابرام قرار گرفته، غیر از حالا مرحوم آقای عراقی، عرض کردیم ما فقط به خاطر آشنایی مطلب متعرض شدیم، آن چه که مرحوم نائینی و دیگران در این مبحث استصحاب تعلیقی آوردند در حقیقت چهار مطلب اساسی بود طبق این تقسیمی که بنده عرض کردم، یکی این که خود حکم تعلیقی را قبول نکنیم یا نه که مرحوم نائینی قبول نکردند، آقازیا قبول کردند و اگر حکم را قبول کردیم استصحاب نکنیم، این یک بحث.

بحث دوم این بود که آیا در این جور موارد صدق بقای موضوع می کند یا نه؟ یعنی ما دنبال عنوان عرفی هستیم حکمی که برای آب انگور بوده می خواهیم برای آب کشمش بیاوریم، صدق بقاء و صدق عرفی دارد یا نه؟ مرحوم نائینی هم فرق گذاشت بین صدق عنوان و بین عنوان بقاء، مطلب سوم در همین مثال های معروف که در حقیقت باید عرض کرد این مال کلیه استصحاب تعلیقی است آیا موضوع باقی هست یا نه؟ یا اصلا موضوع عوض شده؟ چون آب انگور یک چیز است آب کشمش چیز دیگری است و اگر بخواهیم بگوییم موضوع باقی است باید بگوییم نظر به جرم انگور است، حالا این آب در خودش بوده یا آب بعد بهض اضافه بشود، باید این طور استظهار بکنیم با این که آب انگور در نظر عرف یک چیز است و آب کشمش چیز دیگری است

مسئله چهارمی که ایشان مطرح کردند تعارض این استصحاب تعلیقی بود، ایشان که قائل نبودند ولی کسی که قائل است با استصحاب تنجیزی نسبت به خود کشمش و جواب دادند که استصحاب تعلیقی اگر جاری بشود حاکم است، این چهار تا مطلب کل این مطلبی که در این بحث متعرض شدند و خب طبعاً در هر قسمتش هم مخالفت هایی بود و صحبت هایی بود مثلاً در همان بخش اول بحث سر این بود که استصحاب تعلیقی در مانحن فیه چون از قبیل شبهات حکمیه کلیه است اصلاً در شبهات حکمیه کلیه استصحاب جاری نمی

شود که اخباری ها قائل هستند و مرحوم آقای خوئی هم به یک وجه دیگری و ما هم که عرض کردیم جاری نمی شود لذا خواهی نخواهی بحث استصحاب تعلیقی از همان اولش با مشکل روبروست، حالا با قطع نظر از آن مشکل عرض کردیم چون مرحوم نائینی استصحاب در احکام شبهات حکمیه کلیه را جاری می دانند، این راجع به چهار تا مطلبی که در این جا گفته شد و طرح مسئله در استصحاب.

عرض کردیم به ذهن می آید که اصلا مسئله ربطی به باب استصحاب ندارد و اصولا جور دیگری مطلب طرح شده و به ذهن می آید که کلیتا این نحوه طرح بحث به این چهار نحوی که گفتیم چهار تا مطلبی که مرحوم نائینی آوردند خیلی روشن نباشد، البته این که ربطی به استصحاب دارد یا ندارد زیربنای کلیش آن مسئله این است که آیا استصحاب با تعبد ثابت است یا نه؟ آقایان چون استصحاب را با تعبد ثابت می دانند این را در استصحاب آوردند اما اگر استصحاب را از تعبد ندانیم و فهم عقلانی بدانیم این راهی که یعنی بر سیره عقلانی نفهمیم، این مباحثی که مطرح شده به ذهن می آید خیلی دارای واقعیت علمی نباشد.

توضیحا عرض می کنم عرض کردیم که بعد از عصر صحابه مسائلی که در دنیای اسلام در فقه مطرح شد که کرارا عرض کردیم اولین مطالبی را که در دنیای اسلام بعد از رسول الله بحث از ارتحال ایشان دو تا مسئله اساسی است که یکیش اساسی تر است، یکیش فقه است و یکیش تفسیر است و این معارف حوزوی ما این دو تا، مثلا فرض کنید رجال مطرح نشد، حتی حدیث هم مطرح نشد، چرا؟ چون همه بودند، صحابه بودند، دیگه نقل می کنند پیغمبر فرمود یا نفرمود، دیگه احتیاجی به بحث حدیث و حجیت و این حرف ها اصولا مطرح نبود، آن چه که مطرح شد اساسا حتی عقائد، عقائد تدریجا مطرح شد، البته اولین مسئله بعد از پیغمبر، امامت بود که مطرح شد، البته چون سعی کردند برخورد تندی داشته باشند قصه را تقریبا لا اقل ساکت کردند اما به صورت معارف دینی یکی فقه مخصوصا زمان دومی به خاطر توسعه ای که پیش آمد، یکی هم تفسیر و سوال از معانی قرآن و تفسیر قرآن، فرض کنید مثلا خود عبدالله ابن عباس یک مکتب تفسیری داشت، فرض کنید عبدالله ابن مسعود یک چیزهایی می گفت، شروع کردند صحابه مطالبی را راجع به تفسیر و طبیعتا فقه، مخصوصا آن قسمت هایی که مربوط به آیات الاحکام بود بیان بکنند لذا طبیعتا مشکلاتی که

در دنیای اسلام پیدا شد این بود که ما موضوعات فراوانی داریم و هر روز هم موضوعات داریم، موضوعاتی که در اختیار خودشان هم همان وقت بود و این ها احکامش نیامده، عرض کردیم فقه اساسا از این جا شروع شد، موضوعاتی داریم که احکامش نیامده، مثلا فرض کنید من باب مثال می گفتند چهار تا پنج تا از حدود در قرآن آمده اما حد شرب خمر نیامده، می گویند زمان آن دومی دامادش یعنی شوهر خواهرش شراب خورده بود و منکر بود، می گفت مثلا حد ندارد و مسلمان ها هم اختلاف کردند، این یک نمونه بود، این فحص همین طور ادامه پیدا کرد یعنی مباحثی که پیش آمد، خوب دقت بکنیم، سنخ مباحث این طوری بود یعنی اول تصویر بکنید، موضوعاتی بود که به نظر این ها حکم نداشت و مجبور بودند که برای این موضوعات از راه های متعدد و متنوعی حکم پیدا بکنند که مشهورترین راه در حقیقت قیاس بود که در قرن اول به او رأی می گفتند، در قرن دوم که در کوفه شکلی پیدا کرد قیاس بهش گفته شد و قیاس را هم عرض کردم یک حد واضح روشنی که الان می گویند تفسیر منطقی است نبوده، حالا من وارد بحثش نشوم چون خیلی وقت ها این را صحبت کردیم، پس بنابراین تند تند مسائلی پیدا می شد که این ها مجبور بودند برای او جوابی پیدا کنند.

خب راه هایی که بنا بود به عنوان جواب باشند خواهی نخواهی مختلف بود، فرض کن مثلا اگر روایت پیدا می کردند که خرید و فروش شراب حرام است فروختن انگور به کسی که شراب درست می کند چون وقتی که می فروشد انگور است، این ها آمدند تحت عنوان اعانه ی بر اثم یعنی تعاونوا علی البرّ و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم، ملحقش کردند به عنوان تعاون بر اثم و گفتند حرام است، در روایت نبود از راه تعاون بر اثم این را حرام حسابش کردند که خب بعدها به عنوان یک قاعده در آمد، حرمة الاعانة علی الاثم، دیگه از آن مسئله انگور هم توسعه پیدا کرد، انواع مسائل، طبعا یک مقدار زیادی از این ها هم مورد سوال در روایات ماست مثلا به این که چوب به کسی می فروشد که با آن مثلا آلات موسیقی بسازد، چوب به کسی می فروشد که مثلا با آن بت بسازد یا صلیب بسازد، این در روایت ما هم آمده، یا مثلا فرض کنید وسیله دارد مثلا وانتی دارد، یک خوکی را کشته شده این خوک را بار می کند که برای یک چلوکبابی ببرد که خودشان مصرف می کنند که یا مسیحی اند یا عسینا، که این هم باز مسئله مقدمه حرام مطرح بود یا مسئله اعانه بر اثم یعنی سعی کردند در این جور مسائل وارد بشوند تا حل این مشکلات بشود و طبیعتا سعی می کردند در درجه اول

یک شکل و نظام و نسق کلی برای این پیدا بکنند، اگر نسق کلی می شد اصطلاحاً اصول می شد، همچنین نیمه کلی می شد می شد قواعد فقهیه مثل اعانه بر اثم، این ترتیب اجمالی کاری که در دنیای اسلام پیدا شد و چطور.

یکی از مسائلی که خواهی نخواهی مطرح شد و هنوز هم مطرح است گاهی اوقات حکم روی یک عنوانی رفته، این عنوان تحولاتی پیدا می کند، این مسئله محل بحث شد مثلاً من باب مثال خمر مثلاً می گفتند حرام است یا حالا نجس هم که قائل بودند، آن وقت این خمر اگر در یک شرایطی ماند یا یک ماده ای بهش می دهند تبدیل به سرکه می شود، این مسئله که آیا ذات این شیء حرام است و این حالاتش که عوض می شود تاثیرگذار نیست، آن سرکه هم که درست می شود آن هم حرام است یا نه ذات به لحاظ این عنوان، با لحاظ عنوان یعنی با لحاظ عنوان خمر بودن نه ذات با لحاظ عنوان سرکه بودن، اگر آن ذات شراب باشد حرام است، اگر آن ذات سرکه شد دیگر حرام نیست، این یک بحثی شد، البته این طبیعتاً یک عرض بسیار عریضی دارد، آن مصداق خیلی تند و تیزش سگی بود که تبدیل به نمک بشود، این ها این بحث مطرح شد حالا که سگ تبدیل به نمک شد آیا این نمک نجس است چنان که خود سگ نجس بود؟ آیا خوردن این نمک حرام است؟ چنان که خوردن گوشت این سگ حرام بود، یعنی آن ذات علی ای حال محفوظ است، آن ذات یک حالت سگ بودن، گوشت بود، سگ بود، همان ذات است، ذات دیگری که نیست، تبدیل به مسئله نمک شده، از آن بگیری مسئله شراب را بگیری و همین جور جلو بیاورید، این آثار را بار بکنید تا مثلاً فرض کنید من باب مثال زردآلو بود خشک شد چون برگ است، اگر زرد آلو نجس بود آیا این خشک هم نجس است یا نه؟ گندم بود تبدیل به آرد شد، آرد بود تبدیل به خمیر شد، خمیر نجس بود تبدیل به نان شد، ببینید، هی صور مختلفی است یعنی در حقیقت نکته یکی بود، این تنوع عرفی داشت، خود این مطلب به لحاظ عرفی حالات متنوعی داشت، یکنواخت نبود، فرض کن شیر بود نجس بود تبدیل به پنیر شد، خب این همان شیر است دیگر، چیز دیگری که نیست اما به آن شیر می گویند و به این پنیر می گویند، آن ذات محفوظ است لکن عنوان عوض شده، اول عنوان شیر داشت الان عنوان پنیر داشت، خاکی بود گلی بود این نجس بود، این را به صورت آجر درست کردند در کوره گذاشتند، حالا این گل، آجر شده، این آجر پاک است یا نه؟ دقت بکنید، یعنی اگر دقت بکنید در حقیقت ذات در خیلی از این، در تمام این مثال

ها و بلکه صد ها و بلکه هزاران مثال دیگری که دیگه با این قاعده ما روشن شد حالات مختلف می گیرد، خب طبیعتا این مطلب به حسب زمان هم فرق می کند مثلا در زمان ما، شیر بود در این دستگاه می گذارند شیر خشکش می کنند، آبش را می گیرند شیر خشک می شود، حالا که شیر خشک شد مثلا شیر نجس بود الان پودر شیر است آن پودر هم نجس است یا نه؟ الان این مایع بود، شیر مایع بود الان شیر آن طوری است به صورت پودر در آمد، خب بهش آب اضافه می کنند دو مرتبه شیر می شود، آیا این شیر نجس است یا نجس نیست؟ دیگه مثال های دیگری که از این قبیل هست، الان می توانند آب پرتقال را در همان دستگاه ها می ریزند پودرش می کنند، پودر آب پرتقال، به همان نسبت بهش آب اضافه می کنند دوباره آب پرتقال می شود، آب انگور بود تصور بکنید، این آب انگور را جوشاندند خب شد حرام و نجس بنا بر مشهور بین شیعه، حرام و نجس شد، بعد این قدر جوشاندند تا به صورت پودر آب انگور در آمد، فرض کن ذهاب ثلثین نشد، این را جوشاندند، جوشاندن را ادامه دادند تا به صورت پودر مثلا پنج کیلو آب انگور بود مخصوصا آب انگور هایی که یکمی سفت است، این پودر که در آمد سه کیلو شد، ذهاب ثلثین نشد، آیا این پودر نجس است و حرام است؟ چون غلیان پیدا کرد، بعد از غلیان هم نجس شد و هم حرام شد، دقت می کنید؟ این الان پودر شده، پودر آب انگور، سوال: آیا این نجس و حرام است؟ بعد به همان دو کیلوئی که از آن رفته بود آب جوشیده بهش اضافه کردند دو مرتبه آب انگور شد، همان پودر آب انگور شد، آیا این هم نجس و حرام است چون ذهاب ثلثین که نشد، بعد از غلیان هم حرام شد و هم نجس شد، این مثال ها را دقت بفرمایید، این مثال های متعدد عرفی آمد.

پس این چی شد؟ یکی این بود که یک ذاتی محفوظ بود حالات متنوع، خب یک رأیی آمد خیال همه را راحت کرد، گفت آقا هر وقت آن ذات محفوظ بود تمام این حالات تاثیرگذار نیست، خلاصه اش، فرض کنید شراب بود تبدیل به سرکه شد آن سرکه هم نجس است و هم حرام است، هیچ اثرش فرق نمی کند، الان من در شیعه یادم نمی آید، در شیعه فعلا یادم نمی آید قائل داشته باشیم اما در اهل سنت داریم، در اهل سنت قائل داریم که آن سرکه هم نجس است، آن هایی که قائل به نجاست اند، چون محل کلام است، آن سرکه حرام است، خمری که تخلیل می شود و سرکه می شود آن هنوز حرام است، البته اضافه ی بر این نکته ای که الان ما می

خواهیم عرض بکنیم یک نکته استظهار فقهی هم این ها دارد، این طور نیست که همه با این بحثی که من می گویم حل بشود مثلا گفتند پیغمبر اکرم در وقتی که تحریم خمر در مدینه فرمودند تمام خمر ها را دستور داد بریزند، همه را در کوچه ها ریختند، آمدند دبه های خمر را که به اصطلاح خیک بود، خیک هایی که توش خمر بود این ها را خالی کردند، البته ما عرض کردیم این خمر، خمر خرمائی بوده، خمر انگوری نبود، یک کوچکی اگر خمر انگوری چون اصلا در مدینه خمر انگوری متعارف نبود مگر از خارج بیاورند، خمر متعارف خرمائی بود، در مکه خمر متعارف انگوری بود، خود مکه هم نداشت لکن از طائف می آوردند، طائف محل انگور بود لذا خمر های این دو تا شهر با هم فرق داشت، حالا خیلی خب وارد آن بحث نشویم، بحث خودمان را ادامه بدهیم.

پس بنابراین خوب دقت بکنید، این ها استدلال کردند اگر سرکه شدن خوب بود خب پیغمبر مخصوصا سابقا دازی بهش می گفتند، یک ماده ای توش بریزد این ماده تبدیل به سرکه اش می کند، ما این را در بحث مکاسب مفصلا عرض کردیم که گاهی بعد ها علمای اسلام از فعل، استظهار سنت کردند. مثلا فرض کنید در همین خمر می گویند خب پیغمبر گفت بریزید، این معنایش چیست؟ معنایش این است که به هیچ وجه آن ذات قابل انتفاء نیست، و إلا می گفت این ها را سرکه بکنید مصرف بکنید، حالا فرض کن همه اهل مدینه لا اقل پنج شش تا خانواری که بود پیغمبر می فرمود هر که می تواند آن را تبدیل به سرکه بکند، نتوانست بریزد، دقت بکنید!

پرسش: مثل اعدام بت

آیت الله مددی: آهان مثل اعدام بت

خب از این که پیغمبر اکرم نفرمود تبدیلیش بکنید، مثلا در باب عکس دارد که پیغمبر که وارد شد دیدند عکس در خانه است، فرمودند این پرده نباشد، برداشتند مثلا روی تشک کردند که زیر پا له بشود، ببینید اعدام نکردند، نگفتند عکس ها را بسوزانید یا در روایت ما دارد که عکس پرده ای بود حضرت دستکاری در صورتش و سرش کرد مثل درخت شد، ببینید، تصور بکنید، می گویند از خود فعل در می آوریم، این یکی از راه های استظهار سنت بود، مثلا فرض کنید هُبَل، هبل را عرض کردیم مجسمه طلائئ بود و چشم

.....

هایش هم یاقوت بود و گوشش چی بود و الی آخر، خب در باب هبل ممکن بود پیغمبر بگویند بیاوریم با تبر این را بشکانید، طلاهایش را مصرف بکنید، یاقوتش را مصرف بکنید، فرمودند این هبل را کلا زیر خاک، اعدام بت به قول ایشان، کلا زیر خاک بکنید، این مفهومی است که بت یک خصوصیتی دارد که حتی اگر اجزایش قابل استفاده باشد پیغمبر اجازه ندادند چون می گفتند باز طبع بشر است، فردا باز می گویند این چشم همان بت بزرگ ماست خدا خودش حفظش کرده مثلا، این گوش همان بت ماست، دقت بکنید، بت را با تمام مظاهرش پیغمبر فرمود از بین ببرند، دقت می کنید؟ شراب را هم پیغمبر فرمود از بین ببرند، می گویند از این در می آوریم که استفاده این جائز نیست، خب گاهی ممکن است چون اهل سنت قائل به قیاس اند، ممکن است از این یکی هم سریان به همه مواد بدهند، برخورد پیغمبر با تصویر یک جور است، برخورد پیغمبر با شراب جور دیگری است، روشن شد؟ از برخورد عملی استظهار سنت شد، این را خوب دقت بکنید در اسلام خیلی تاثیرگذار بود چون می دانید اهل سنت رجوع به اهل بیت و وصایت نکردند مجبور شدند از این جا و آن جا جمع و جور بکنند، با مشکلات از این ور و آن ور حل بکنند به خلاف ما.

پس به نظرم تصویر مطلب برایتان روشن شد، اصل مطلب و کیفیت مطلب، پس این یک عرض بسیار عریضی دارد، آن وقت به طور طبیعی یکی از راه هایی که رفتند مسئله ای بود که بعد ها عنوان استصحاب شد، از آن طرف این ها هم، اهل سنت دلیلی در باب استصحاب نداشتند، کارا عرض کردم یک روایتی از پیغمبر، اگر در حال نماز شک در حدث شد اعتنا نکنید، شیطان به شما چیزی گفت، از این روایت تعمیم دادند، خودشان تصریح می کنند، از این روایت، یکی هم در باب شک در رکعات، کل روایات در استصحاب همین دو تاست، از این روایت تعمیم دادند تعبدا، به این عرض عریض استصحاب، حالا شما ببینید استصحاب در کجا بود بعد به عرض عریض استصحاب رسید، در شبهات حکمیه جزئیة کلیه الی آخره، از این دو تا موردی که در روایت خودشان بود، تصریح هم می کنند که دو مورد خاص است، از باب قیاس تعمیم دادیم، این راهی که اهل سنت رفتند.

پرسش: روایتشان نبوده؟ تعلیل ندارند؟

آیت الله مددی: نه، جنبه تعلیل ندارد، می گویند چون مورد خصوصیت ندارد تعمیم می دهیم.

در روایات شیعه در یک روایت از امیرالمومنین است *فإنَّ اليقين لا يُنْقَضُ يا لا يُدْفَعُ بالشك* و این سه تا روایت زراره لا تنقض اليقين بالشك، باز هم شیعه این طور نبود که دنبال استصحاب برود مثلاً مخصوصاً در شبهات حکمیه که محل بحث است حتی مرحوم شیخ طوسی هم که استصحاب را به یک معنای خاص است، می گوید ما می دانیم این حکم آمد نفهمیدیم و دلیلی پیدا نکردیم نقض شده باشد پس ادامه اش بدهیم، و هذا معنی الاستصحاب که این معنای استصحاب نیست و عرض کردیم اهل سنت همین تعبیر لا يُنْقَضُ اليقين بالشك، تدریجاً پیش آن ها شد اليقين لا يزول بالشك، از این هم قواعد زیادی در آوردند که یکیش استصحاب بود و إلا هفت هشت قاعده در آوردند از همین اليقين لا يزول بالشك، علمای شیعه هم عرض کردیم اختلافی شد، عده ایشان قبول نکردند، عده ایشان قبول کردند، علامه تمایل پیدا کرد، یواش یواش در شیعه راه افتاد از بعد از علامه لکن عرض کردیم اخباری ها که آمدند به شدت با استصحاب مخالفت کردند، باز این با مشکل برخورد کرد، بعد از اخباری ها مرحوم وحید بهبهانی استصحاب را فقط در شبهات حکمیه قبول کرد و از زمان وحید تا زمان ما دیگه این استاندارد حوزه های اصولی ما شده یعنی در حوزه های اصولی ما جا افتاده، این قدر این جا افتاده که اصلاً خیال می کردند مثلاً شیعه در کل تاریخ این جور بوده، نه شیعه در کل تاریخ این جور بوده، خود اهل سنت هم عده ای قائل نبودند، این طور نبوده که، لکن و از همان عهد تابعین و فقها اختلاف شده باشد، مثلاً به شافعی نسبت داده شده استصحاب را قبول داشته، به ابوحنیفه نسبت داده شده که استصحاب، غرض اختلاف خیال نکنید جدید است، اختلاف پیش آن ها از همان قدیم است، از همان قرن اول دوم است، شافعی اوائل قرن سوم و آخر های قرن دوم است، ابوحنیفه اوائل قرن دوم است و آن اواخر قرن دوم است و همین طور ترتیبی که فقهای اهل سنت داشتند.

آن وقت این بحث استصحاب را هم عرض کردیم، این بحث استصحاب چطور شد؟ آمد حلال عده ای از مشکلات شد، در همین مسائل مثلاً این آرد نجس بود، تبدیل به خمیر شد این جا به استصحاب برگشتند، در این مسائل و اصل مسئله این بود که آیا اعتبار به ذات است یا اعتبار به عنوان است، مثلاً شیر بود، الان عنوان پنیر است، این می گفت اگر شیر نجس بود پنیر نجس نیست، آن می گفت این پنیر همان ذات شیر است، فرق نمی کند، قدماً یک اصطلاحی دارند که شیر دارای سه عنصر است، یکی آب است، یکی

چربی است و یکی هم حالت دلمه بستن یعنی حالت جَبْنی به قول خودشان، این سه تا حالت دارد، وقتی تبدیل به پنیر شد آبش و یک مقدار از چربیش جدا می شود، بقیه چربی ها با آن دلمه بستن این حالت را پیدا می کند، این خود شیر است، اگر مال خود شیر بود هم چنان که ذات شیر نجس بود این جا هم هنوز نجس است، اگر هم شک می کردند می گفتند استصحاب، آن وقت این استصحاب به طور طبیعی دو جور بود یا می گفتند هنوز استصحاب می کنیم بقای شیر بودن را، بقای حالت سابق را یا اگر می گفتند نه موضوع عوض شد آن شیر بود استصحاب حکم می کردیم، در استصحاب حکم تدریجا به این جا رسیدند که گاهی این حکم سابق نبود مثل آب انگور که انگور تبدیل به کشمش شده، این جا در حقیقت سه تا استصحاب تصور می کردند:

۱. استصحاب بقای آب انگور، که این هنوز همان انگور است، کشمش آب انگور است

۲. استصحاب آن حلیت این به قول مرحوم نائینی

۳. استصحاب خود آن، آن استصحاب خود آب انگور تعلیقی بود چون این نجوشیده بود، می گفتند اگر می جوشید حرام بود، این

آب کشمش هم اگر می جوشید

این ترتیب آمدن استصحاب تعلیقی در بحث ها از این جا شروع شد یعنی وقتی آمدند این موضوعاتی که ذاتش محفوظ است، حالا کار به معنای فلسفیش نداریم، ذاتش محفوظ است، حالاتش عوض شده و این یک عرض عریضی دارد، از مثل سگ و نمک شدنش بگیرد شراب و سرکه شدنش بگیرد، چوب و خاکستر، چوب نجس بود، سوزاندیم خاکستر شد، خاک نجس بود، این را به صورت آجر در آوردیم در کوره گذاشتیم، سفال و ماده سفالی نجس بود، این را در کوره گذاشتیم به صورت سفال و گلدان های سفالی یا مثلا کوزه های سفالی در آوردیم، تمام این ها دنبال همین عنوان است، بیاییم تا آرد، نجس بود تبدیل به خمیر شد، شیر نجس بود تبدیل به پنیر شد، حالا شیر نجس بود تبدیل به شیر خشک شد، این ها عناوین جدید است، شیر خشک نجس بود آب رویش ریختیم تبدیل به شیر شد، انگور نجس بود تبدیل به کشمش شد یا مثلا آب انگور، این را تبدیل به کشمش کردیم آب بهش اضافه کردیم، فشار دادیم آب کشمش در آمد، در حقیقت این ذات انگور در این جا هم محفوظ است فرق نمی کند، زردآلو نجس بود تبدیل به برگه

شد، آیا برگه نجس است یا برگه نجس نیست؟ تصور بکنید پس یک بحثی که بود، یک بحث کلا این بود که ما ذواتی داریم این ذوات دارای تغییراتی می شود، با این تغییرات حکم آن را از کجا در آوردیم؟ یکی از راه هایی که برای حکم آن رفتند یکیش این بود که استصحاب بکنیم، البته این استصحاب سابقه نداشت یعنی ما یا اهل سنت در روایاتی نداشتیم، از تعمیم، یا آن ها از راه قیاس یا از راه لفظی ای که لا تنقض الیقین بالشک، و إلا عرض می کنم رسماً آوردن روایات لا تنقض الیقین بالشک در بحث استصحاب تقریباً توسط پدر شیخ بهائی در قرن دهم است یعنی مرحوم شیخ طوسی هم با تمسک به این روایت، استصحاب را اثبات نمی کند، خوب دقت بکنید!

پرسش: اصلاً خود شیخ بهائی هم بنا به روایات، استصحاب را حجت نمی داند

آیت الله مددی: شیخ بهائی نه، پدر ایشان.

این را می گویند ایشان روایات را آورده چون ایشان عقد طهماسبی دارد، می گویند طهماسب دوم یکمی وسواسی بوده این عمداً روایات را آورده که مثلاً نگوید این بحث اصولی است، ذکر روایت هم کرده به خاطر این که وسواس آن پادشاه را از بین ببرد. به هر حال این طور گفته شده، کیف ما کان خوب دقت بکنید من چی می خواهم عرض بکنم، تصویر بحث این بود، اصل تصویر بحث این بود، آن وقت جوابی که در مسئله بود یکیش همین بحث استصحاب بود، یکیش آن بحثی بود که متعارف فقهای ما پیش رفتند و آن این که مثلاً فرض کنید سگ و نمک را اسمش را استحاله گذاشتند، شراب و سرکه را اسمش را انقلاب گذاشتند، حالا فرق بین استحاله و انقلاب در محل خودش، فرض کنید مثل آرد و خمیر را گفتند فرق نمی کند، یک جواب عرفی، البته غیر از این جواب عرفی در خود احکام هم فرق گذاشتند، یعنی آمدند گفتند در خود احکام، مثلاً اگر شما بحث غصب می کنید یک سگی مال مردم بود در خانه شما آوردند، غصبی بود، این همین جور ماند، حالا یک جایی ماند تبدیل به نمک شد، آن نمک هم غصبی است، فرق نمی کند، یعنی غصب را فرق نگذاشتند بین سگ و نمک، اگر چوب غصبی بود سوخت و خاکستر شد، آن خاکستر هم مال مردم، فرق نمی کند، مال صاحبش است، شراب بود تبدیل به سرکه شد، سرکه بود تبدیل به شراب شد، لا اقل ملکیتش الغا است اما حق اختصاصش

می ماند اما اگر ملک شما بود، فرض کنید سگ ملک شما بود تبدیل به نمک شد نمک هنوز ملک شماست، پس آمدند بین غصب، ملکیت و بین نجاست فرق قائل شدند، گفتند سگ نجس بود الان این نمک نجس نیست، عرض کردم الان من در ذهن خودم عرض می کنم چون مراجعه تازه، فرض کنید ده پانزده سال یا بیشتر قبل، به نظرم در میان شیعه الان مخالف یادم نمی آید که این نمک را نجس بدانند، در ذهنم می آید که پاک می دانند، اما در اقوال اهل سنت داریم، در آن شراب و سرکه که قطعا دارند، این را که می دانم، یقین دارم، این را هم به احتمال قوی نمک را نجس می دانند یا حرام می دانند، از اهل سنت، به خاطر چی؟ نه به خاطر استصحاب بقای حرمت، نه، اصلا ربطی به استصحاب نداشت، تصورشان این بود که این ذات نجس است، شکلش عوض شد و نمک شد، آن نمک هم نجس است، این ذات نجس بود، این ذات حرام بود خوردن آن نمک هم حرام است، چه فرق می کند؟ روشن شد؟ ذات محفوظ است

پرسش: زیر بنا چیست؟

آیت الله مددی: زیر بنای حرف چی بود که چند روز قبل مفصل شرح دادیم، اصولا در احکام شرعی، اعتبار قانونی روی ذات می رود، اوصاف تاثیرگذار نیستند، عرض کردم این بحث یک عرض بسیار عریضی دارد، مثلا یک عرضش که آقایان در استصحاب هم ما کرارا ذکر کردیم و سابقا هم گفتیم خانمی است که خون می بیند، بعد خون قطع شد، این جا هم همین بحث را آوردند آیا حکم روی ذات زن رفته؟ خون دیدن علت عروض حکم است؟ خب این ذات زن محفوظ است، خون خشک شد آن ذات یجب الاجتناب، فاعتزلوا النساء، یا نه حکم روی ذات زن با وصف خون رفته؟ خب آن ذات زن با وصف خون نیست پس حکم برداشته شد، این جا هم بعینه همین بحث بود، آیا حکم نجاست روی این ذات رفته، حالا عنوان سگی بهش دادند خب بدهند، بعد عنوان سگی رفع شد عنوان نمک، این ذات نجس است، به هر شکلی که می خواهد در بیاید نجس است

پرسش: ذات سگ است، چیز دیگری نیست

آیت الله مددی: خب آن ذات در حال نمکی هم محفوظ است، آن بحث های فلسفیش را یک خرده کنار بگذارید، اصلا ریشه های بحث جای خودش.

می گوید این شیء، چون این چیز خارجی که نیست، این خود سگ است که تبدیل به مسئله شد، آن وقت عرض کردم این مثال های خیلی فراوان دارد، بلانسبت مثلا اگر بعضی کثافت ها بعضی جاها باشد بعد از مدتی تبدیل به کرم بشود، حالا آن بحث هم همان جا هم هست، آیا آن کرم ها پاکند یا نه؟ یعنی این بحث یک عرض عریضی دارد، اصلا بحث استصحاب متعارف نیست، این بحث این بود که اگر یک حکمی روی ذات رفت هر شکلی را که قبول بکند آن حکم بار می شود

پرسش: اگر ذاتش تغییر بکند چی؟

آیت الله مددی: می گویند تغییر نمی کند، آن نمک خودش است، بله اگر شما سگ را برداشتید بلانسبت، در دستگاه انداختید با چیز های دیگه، فرض کنید ده درصد سگ و نود درصد هم چیز های دیگه، فرض کنید خاک و ... قاتی کردید، به قول ایشان سوسیس کالباس شد، البته به قول ایشان، شما بهش اضافات کردید آن بحث دیگری است، اضافات کردید بحث دیگری است، نه اضافه که نکردید، این سگ مرده بود این جا، یک سال بعد هم که آمدید همان جا تبدیل به نمک شد،

پرسش: پس اصلا معنای تغییر ماهیت چی می شود؟

آیت الله مددی: خب همین دیگه، آن ها می گویند تغییر ماهیت ندارد

پرسش: مبهم ۳۳:۳۵

آیت الله مددی: خب همان دیگه، این که در شیعه معروف است می گویند استحاله شده، آن سگ بود این نیست، آن می گوید عنوان تاثیرگذار نیست، مثل این که شما بگویید شیر بود پنیر شد، سوال: شیر نجس بود تبدیل به پنیر شد

پرسش: آن جا ذاتش تغییر کرده

آیت الله مددی: همی

یعنی به عبارت دیگر دو تا نکته به نظر آقایان آمد، خوب دقت بکنید، یکی این که بین احکام فرق بگذاریم مثل ملکیت با نجاست، دو بین این تغییرات فرق بگذاریم، این همانی است که در شیعه آمد، یکی این که بین احکام فرق بگذاریم مثلاً بگوییم ملکیت عوض نمی شود، یکی این که بین نجاست، نجاست عوض می شود، حرمت عوض می شود، حرمت روی عنوان خمر رفته با تبدیله به سرکه، حرمت برداشته می شود، حرمت و نجاست روی عنوان سگ رفته، با تبدیله به نمک برداشته می شود، و اما اگر حرمت و نجاست روی شیر رفت، تبدیل به پنیر شد برداشته نمی شود چون این پنیر همان شیر است، روشن شد؟ اگر روی عنوان آرد رفت عنوان آرد غیر از خمیر است اما اگر خمیر شد همان آرد است، آب بهش اضافه شد، چرا؟ چون می گویند عرف می گوید آرد با خمیر فرق نمی کند، آرد خشک است یکمی آب توش ریختید این همان ذات است، آب توش ریختید و خمیر شد، خمیر با نان فرق نمی کند، آن رطوبت را با شدت خشک کردید می شود نان، در تنور مقابل آتش گذاشتید این همان خمیر است، نان با خمیر یکی است، آن رطوبتش را خشک کردید، این خشک کردن و آب اضافه کردن عوض نمی کند. تا این جا روشن شد؟

پس بیاییم بگوییم عناوین فرق، کجا مشکل پیدا کرد؟ مثلاً شیر نجس بود، در دستگاه ریختند و شیر خشک کردند، الان پودر است، این پودر هم نجس است چون در نظر عرف این با آن یکی است، آبش را گرفتند، گرفتن آب ماهیت شیء را عوض نمی کند، دو مرتبه به همین شیر خشک آب اضافه کردند و شیر شد این هم نجس است یا آن مثالی که من عرض کردم آب انگور جوشید، بعد از جوشیدن هم حرام است و هم نجس است لکن ادامه دادند تبدیل به پودر شد اما ذهاب ثلثین نشد، این پودر هم هنوز هم نجس است و هم حرام است، این الان پودر است، چرا؟ چون در نظر عرف این با آن یکی است، حالا به این پودر دو مرتبه آب اضافه کردند مثلاً پنج کیلو بود سه کیلو شد، دو مرتبه دو کیلو آب جوشیده اضافه کردند و آب انگور شد، همان آب انگور سابق، مثل آب پرتقال که دو مرتبه آب می ریزند، این آب انگور شد، بگوییم این آب انگور هم نجس است هم حرام است، تصور بکنید، این ها را آمدند از این راه ها درست کردند، خوب دقت بکنید. کجا مشکل پیدا کردند؟ اگر فرض کنید انگور خشک شد، خودش آبش رفت، اسمش هم عرفاً عوض شد، بهش کشمش گفتند، این کشمش را اگر در یک محیط مرطوب بگذارند باد می کند اما شکل انگور قبلی نمی شود،

فرض کنید برگه زردآلو، در محیط مرطوب بگذارند باد می خورد اما شکل زرد آلو نمی شود، به زرد آلو بر نمی گردد، مثل آن شیر نیست که دو مرتبه برگشت و شیر شد، این جا را گیر کردند، این سرّ مطلب، چون گیر کردند ملتجی به استصحاب شدند، آمدند این گیر را با استصحاب حل بکنند، طبیعتاً طبق قاعده می گفتند این سابقاً آب انگور بود الان هم آب انگور است، خب این ها مشکل کردند، این سابقاً آب انگور است یا آب کشمش است؟ مطلب سوم نائینی

عرض کردم نائینی چهار تا مطلب داشت، یکی خود استصحاب تعلیقی، یکی بقای موضوع عرفاً، صدق عرفی، یکی مسئله صدق موضوع، یکی هم تعارض، این چهار تا، لذا مرحوم نائینی در آخرش فرمود این یک مشکل دارد، مشکل بقای موضوع دارد یعنی مشکل موضوع دارد چون به این آب کشمش می گویند، بعد اگر یادتان بیاید که من عبارتش را خواندم نائینی گفت مگر بگوییم که این جوهر انگور را و ذاتش را در نظر بگیریم، این آب خشک شد دو مرتبه آب را دادیم، خوب دقت بکنید، این آب خشک شد، دو مرتبه آب را برگردانیم، آن وقت این می گوید یعنی من معتقدم که مرحوم نائینی روی ارتکاز اصولی به مطلب پی می برد، اصل مطلب این بود که آیا اعتبار در انگور به همان جوهر و ذاتش است یا نه؟ اصل مطلب این است، ایشان این را مطلب سوم قرار داد، این اصل مطلب است، اشتباه شده، مطلب اساسی این است، و تصویرش هم این است و ما این توضیح را عرض کردیم کرارا و مرارا که بقای حالت سابقه دائماً استصحاب نیست، این یک اشتباهی که شده این است، این هم در اصول اهل سنت آمده و هم در اصول ما، بقای حالت سابقه دائماً استصحاب نیست، عرض کردیم هنر استصحاب فقط یک چیز است، این هفت هشت صورتی که برای الیقین لا یزول بالشک که در کتاب الاشباه و النظائر سیوطی نقل کردیم، خود ما هم هفده هجده تا کردیم، چند تا هم خود ما اضافه کردیم، عرض کردیم هیچ کدام از این ها استصحاب نیستند، استصحاب توسعه الیقین بقائاً است، استصحاب در ادراک نفسانی شما کار می کند فقط و فقط اما این که آیا موضوع نجاست ذات انگور است؟ حالا این ذات می خواهد آب اصلی خودش باشد یا آب اضافی باشد، اصلاً هنر استصحاب این نیست، اصلاً این از کار استصحاب خارج است، تشخیص بدهد آیا موضوع ذات سگ است یا سگ با وصف

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: تنبیهات استصحاب

چهارشنبه: ۱۳۹۶/۱۰/۲۰

جلسه: ۶۸

صفحه ۱۵

عنوان سگیت، این اصلا کار استصحاب نیست، متأسفانه هم در قدیم و هم در جدید این ها را روی دایره استصحاب بردند، چون دیدند

بقای حالت سابقه است، مطلق بقای حالت سابقه استصحاب نیست، آنی که استصحاب است آن است، تتمه کلام آخرش برای فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین